

پول و سرمایه



سارا قاضی

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

فهرست

بخش نخست

پول و سرمایه و تأثیر آن در ساختار اجتماعات بشری از دیرباز تا کنون

بخش دوم

پول و سرمایه و تأثیر آن در ساختار اجتماعات بشری از دیرباز تا کنون

انقلاب فرانسه

ریشه های نابرابری های طبقاتی

بخش سوم

پول و سرمایه و تأثیر آن در ساختار اجتماعات بشری از دیرباز تا کنون

قانون ارزش

پول و سرمایه

آغاز دوران سرمایه داری

ارزش افزونه در نظام سرمایه داری چگونه بوجود می آید؟

بخش چهارم

پول و سرمایه ریشه های سرمایه داری در کشورهایمانند ایران

بخش پنجم

پول و سرمایه موقعیت طبقه ی کارگر ایران

الف: گذشته ی اتحادیه های کارگری

ب: شرایط کنونی اتحادیه های کارگری

ج: آینده ی اتحادیه های کارگری

یادداشت

با ترمیم جدید سارا قاضی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴

بخش نخست

پول و سرمایه و تأثیر آن در ساختار اجتماعات بشری از دیرباز تا کنون

زمانی که بشر به طور قبیله ای می زیست و حاصل کار و فعالیت تک تک افراد قبیله روی هم گذاشته شده و به مصرف همه ی افراد آن قبیله می رسید. تا این که رشد ابزار تولید به جایی رسید که اولاً امکان مستقر شدن در یک مکان را برای انسان های آن دوران ممکن ساخت و ثانیاً کمک کرد تا تولید قبیله از حد نیاز بالاتر رفته و در نتیجه مقدار اضافی روی دستش بماند. این عاملی شد که بعداً قبایل توانستند بر روی اموال اضافی خود با هم دادوستد کرده و به این ترتیب پاره ای از کمبودهای قبیله خود را تأمین نمایند.

ارنست مندل در کتاب «الفبای سوسیالیزم» در این باره آورده است:

«بشر بخش بزرگی از هستی ما قبل تاریخ خود را در شرایط فقر مفرط به سر آورده است. بشر نمی توانست غذای لازم جهت ادامه ی زندگی خود را جز از راه شکار، ماهیگیری و گردآوری میوه از طریق دیگری فراهم کند. بشر مانند انگلی چسبیده به طبیعت زندگی می کرد، چرا که قادر نبود به طبیعت، که اساس زیست او را تشکیل می داد، چیزی بیفزاید. او هیچ اختیاری بر این منابع نداشت.

جوامع بدوی به گونه ای سازمان می یابند که در این چنین شرایط بی اندازه دشوار، بقای دسته جمعی را تضمین کنند. همه مجبورند در امر تولید شرکت

کنند و کار هر کس برای زنده نگه داشتن جماعت لازم است. در چنین شرایطی برتری های مادی برای بخشی از قبیله به قیمت قحطی برای بخش باقی مانده قبیله تمام می شود، قبیله را از امکان کارکرد عادی محروم کرده، از این رو بنیان شرایط بقای جمع را از میان بر می دارد. بدین سبب است که در این دوره از انکشاف جوامع بشری، سازمان اجتماعی گرایش به حفظ حداکثر برابری در درون جماعت دارد.

با بررسی نهادهای اجتماعی در ۴۲۵ قبیله بدوی هابه‌اوس، ویلر و کینزبرک، دانشمندان انسان شناس انگلیسی به نبود کامل طبقات اجتماعی در همه قبایلی که از کشاورزی بی اطلاع بودند پی بردند.^۱

« این شرایط مرتبط به فقر بنیادی جوامع انسانی تنها با رشد فن زراعت و پرورش دام دگرگون شد. بزرگ ترین انقلاب اقتصادی حیات بشر، یعنی دستیابی به فن زراعت و نیز چند اکتشاف مهم دیگر ما قبل تاریخ (به ویژه فنون کوزه گری و بافندگی) را، مدیون زنان هستیم.

این دوره، از حدود ۱۵ هزار سال پیش از میلاد در چند نقطه ی جهان- به احتمال قوی نخست در آسیای صغیر، بین النهرین، ایران و ترکستان- آغاز می شود، و به تدریج به نواحی مصر، هندوستان، چین، شمال آفریقا و سواحل شمالی دریای مدیترانه گسترش می یابد. این دگرگونی را انقلاب نوسنگی نامیده اند، چرا که در دوره ای از عصر حجر رخ داد که ابزار اصلی کار انسان از سنگ تراشیده ساخته می شد (یعنی در واپسین مرحله عصر حجر).

انقلاب نو سنگی تولید مواد غذایی توسط خود انسان را عملی ساخت، یعنی انسان کمابیش اختیاردار معیشت خود شد. وابستگی انسان بدوی به

^۱ - ارنست مندل، الفبای سوسیالیزم، فصل دوم، بخش ۱ «جوامع بدوی فقر زده»

نیروهای طبیعی کاهش یافت و امکان ایجاد ذخیره ی غذایی فراهم آمد این امکان به نوبه ی خود عده ای از اعضای جماعت را از ضرورت تولید برای خود آزاد کرد. بدین گونه نوعی تقسیم کار اقتصادی توانست بوجود آید، یعنی نوعی تخصص مشاغل که بارآوری کار انسان را افزایش داد.^۲

سپس سران و مسئولان نگه داری از این مازاد که هم چنین کنترل اموال قبیله را نیز به عهده داشتند، احساس صاحب این اموال بودن را کرده و کم کم تولید اضافی قبیله و اموال دادوستد شده را «متعلق» به خود دانسته و اجازه ی استفاده رایگان افراد قبیله خود را از آن اموال گرفتند. این نتیجاً به پدیده ی «مالکیت خصوصی» منتهی گردید. اشکال این مالکیت خصوصی از آن زمان تا کنون بسیار متغیر بوده و رابطه ی مستقیم با شکل نظام حاکم داشته است.

ارنست مندل این دوران را این طور توضیح می دهد:

«در نتیجه ی پیدایش دائمی و متناوبه مواد غذایی اضافی شرایط بدوی سازمان اجتماعی دگرگون شد. تا زمانی که این مازاد غذایی نسبتاً کم و در روستاهای مختلف پراکنده بود، ساختار برابرگون جماعت روستایی را تغییر نداد. تنها تغذیه چند صنعت گر و مأمور ممکن شد. درست مانند اوضاعی که در روستاهای هندوستان برای هزاران سال برقرار بوده است.»^۳

از طرف دیگر باید به خاطر داشت که انسان اولیه به علت نداشتن آگاهی و شناخت از طبیعت و علل حوادث طبیعی و بیماری های خطرناک، در برابر حوادث در طبیعت احساس ضعف کرده و در نتیجه، این نیرو را از سوی نیرویی ماورای خود می شناخت. در این عصر از حیات انسان، خدایان نقداً

^۲ - ارنست مندل، الفبای سوسیالیزم، فصل دوم، بخش ۲ «انقلاب نوسنگی»

^۳ - ارنست مندل، الفبای سوسیالیزم، فصل دوم، بخش ۳ «تولید لازم و افزونه تولید اجتماعی»

وجود داشتند و کسانی که به نحوی خاص از برخی حوادث یا بیماری ها جان سالم به در برده بودند، برگزیده این یا آن خدا به شمار آمده و رهبرهای مذهبی قبیله خود (و سپس قبایل دیگر) شده و آتشکده ها و معابد را به راه می انداختند و از این رو، در نزد دیگران از احترام و عزت خاصی برخوردار بوده و واسطه ارتباط بقیه با خدایان می شدند.

موضوع قابل ملاحظه ی دیگر این که، قبایلی که در مقایسه با قبایل دیگر از امکانات غذایی و ابزار شکار، کشاورزی و جنگ بهتری برخوردار بودند، نیاز به نگهدارانی داشتند که از انبارها حفاظت می کردند. این افراد در ابتدا، از قوی ترین افراد قبیله انتخاب می شدند. تا این که تولید افزونه حاصل گردید و آنان که کنترل این تولید افزونه را به دست داشتند، از افراد جوان و برومند قبیله برای حفاظت استفاده می کردند.

لذا در میان اجتماعات بدوی آن دوران دو گروه از قدرت خاصی برخوردار شدند: ۱- کاهنان و روسای مذهبی ۲- فرماندهان و روسای نظامی. مندل در این مورد می گوید:

«اما هنگامی که فرماندهان نظامی و یا رؤسای مذهبی، این مازاد را از روستاهای منطقه در یک جا انباشتند و یا زمانی که به شکرانه بهبود روش های کشت، مازاد در خود روستا فراوانی یافت، شرایط پیدایش نابرابری های اجتماعی فراهم آمد. اسیرانی که در جنگ یا راهزنی به چنگ آمده بودند و پیش از آن به خاطر نبود غذا کشته می شدند، اکنون از این مازاد می توانستند تغذیه کنند و در برابر این خوراک، به کار برای پیروزمندان گمارده شوند. این آغاز چگونگی پیدایش برده داری در یونان باستان است.

همین مازاد می توانست جهت تغذیه کاهنان، سربازان، مأموران دولت، خوانین و پادشاهان به کار رود و این چگونگی پیدایش طبقات حاکم در امپراطوری های شرق باستان (مصر، بابل، ایران، هندوستان، و چین) بود. بنابراین تقسیم/اجتماعی کار، تقسیم/اقتصادی کار (یعنی تخصص بر مبنای مهارت های تولیدی) را کامل می کند. تمامی تولید اجتماعی دیگر برای برآوردن نیازهای تولیدکنندگان به کار نرفته و از این به بعد به دو بخش تقسیم می شود:

الف- تولید لازم: یعنی مواد غذایی ضروری برای تولیدکنندگان که بدون کار آن ها جامعه متلاشی می شود.

ب- افزونه ی تولید اجتماعی: یعنی مازاد تولید شده توسط تولیدکنندگان که طبقات دارا آن را ضبط می کنند.^۴

این دوران که به آغاز عصر «مالکیت خصوصی» معروف است، دارای زیربنا و ویژگی های مخصوص خود می باشد. اما از آن جایی که این ویژگی ها در طول دوران های مختلف حیات بشر، به ارث برده شده و به عنوان اساس زیربنای روابط انسان ها را در اجتماع ثابت نگه داشته است، لازم می آید که این ریشه و اساس را از ابتدا خوب بشناسیم، تا در جهت ایجاد تغییر در آن، آگاهانه و اصولی پیش رویم. از این رو، مندل می گوید:

«در جوامع بدوی همه ی مردان و زنان تندرست عمدتاً به تولید مواد غذایی مشغول می باشند. در چنین شرایطی فقط مدت زمان ناچیزی را می توانند جهت ساختن و انبار کردن وسایل کار، یا آموختن فنون پیچیده (همانند فلزکاری)، و یا جهت مشاهده شیوه دار پدیده های طبیعی و غیره صرف کنند.

^۴ - همان جا

تولید افزونه‌ی اجتماعی، وقت فراغت کافی برای بخشی از بشریت فراهم می‌سازد تا بتواند خود را وقف همه‌ فعالیت‌هایی کند که رشد بازآوری اجتماعی کار را تسهیل می‌کند.

فعالیت‌های زمان فراغت زمینه‌ی بنیادی تمدن، تکامل نخستین علوم (ستاره‌شناسی، هندسه، آبیاری، معدن‌شناسی و غیره)، و خط‌نگاری را فراهم آورد.

جدایی کار فکری و کاریدی که از فعالیت‌های دوران فراغت حاصل شده، با تقسیم جامعه به طبقات همگام است.

بنابر این، تا هنگامی که جامعه فقیرتر از آن است که به همه‌ی اعضای خود اجازه دهد خود را وقف کار فکری کنند (کارکردهای انباشتی)، تقسیم جامعه به طبقات نشانگر پیشرفت تاریخی است. اما برای پیشرفت، بشریت بهای گزافی پرداخته است.^۵

در پی جنگ‌های قبیله‌ای و اسارت عده‌ای در دست عده‌ای دیگر، دوران «برده‌داری» اولین شکل از نظام حاکم در عصر «مالکیت خصوصی» متجلی شد. در حالی که یک انسان در کمال رفاه ممکن و فارغ از کاری‌یدی، به گسترش و رشد آموخته‌های خود در زمینه صنعت و سایر علوم وقت، مشغول بود، انسان دیگری که در اسارت به سر می‌برد، هم چون کالایی در تملک در می‌آمد و مانند حیوان از او بهره‌کشی می‌شد. عصر برده‌داری بسیار طولانی و قبل از زمان فراعنه مصر، یعنی پیش از ظهور «موسی» پیامبر یهودیان وجود داشته، در زمان «عیسی» پیامبر مسیحیان به قدری وحشیانه و دردناک ادامه یافت که به صلیب کشیده شدن او به طور سمبلیک قرار بود به

^۵ - ارنست مندل، الفبای سوسیالیزم، فصل دوم، بخش ۴ «تولید و انباشت»

تمام درد و رنج بشریت پایان دهد. البته چنین نشد، ولی این نشانگر تداوم مبارزات توده های تحت ستم بر علیه قدرتمندان بود. برده داری آن چنان دوران طولانی ای را طی کرد که حتا در زمان «محمد»، یعنی زمانی که خیلی از اجتماعات شهری تمرکز یافته و تمدنی بزرگ داشتند (مثل ایران) هنوز وجود داشت. در ایران، بیدادگری های شاهان وقت، حمله اعراب به ایران را برای آوردن اسلام، تبدیل به یک آلترناتیو نمود!

عاقبت با شورش برده داران، دوران مالکیت انسان به شکل برده به سر آمده و انسان از قید مالکیت انسان دیگر رها گشته و در نتیجه دوران برده داری نیز به سر آمد. حالا این انسان های آزاد شده، چون نه دیگر قبیله ای بود به آن پناه ببرند و نه از خود چیزی داشتند که با آن نیازهای اولیه خود، مثل خوراک و پوشاک و سرپناه را تأمین کنند، مجبور می شدند تا در زمین های همان اربابان قبلی کار کنند. منتهی این اربابان را دیگر برده دار نمی گفتند. آن ها بر طبق تعریف «زمیندار» و برده های آزاد شده را که برای کار بر روی زمین استخدام می شدند، «رعیت» می خواندند. به همین ترتیب، زمینداران بزرگ را «فئودال» و این دوران را به دوران «ارباب - رعیتی» یا «فئودالیزم» نام نهادند.

بخش دوم

پول و سرمایه و تأثیر آن در ساختار اجتماعات بشری از دیرباز تا کنون

در این دوران رعیت با کار بر روی زمین ارباب پول نمی گرفت، بلکه پس از چیدن محصول، سهم بسیار بالایی (۷۰ درصد یا بیش تر) به ارباب تعلق می گرفت و بخش ناچیزی به رعیت می رسید.

ناگفته نماند که کار بر روی زمین های یک ارباب از عهده ی یک فرد خارج بود، لذا رعیت با کمک زن و فرزندانش و با امکانات ناچیز آن زمان، این زمین ها را شخم می زد، دانه می پاشید، آبیاری می کرد و بعد هم محصول را جمع آوری می نمود. در نتیجه سهم محصولی هم که به او تعلق می گرفت، می بایستی کفاف زندگی خانوادگی آن رعیت را بکند. تاریخ نشان داد که این میزان جوابگوی نیاز خانواده های این رعایا نبود. مندل نمونه هایی از این وضعیت را در کتاب «الفبای مارکسیزم» آورده است:

« نابرابری های اجتماعی، مشابه آن چه در دنیای سرمایه داری وجود دارد، در همه ی جوامع پیشین که در طول تاریخ در پی هم آمده اند نیز به چشم می خورد- یعنی در طول دورانی از حیات بشر که شرح مکتوبی از آن در این جا شرح سیه روزی دهقانان فرانسوی را در اواخر قرن هفدهم از کتاب "شخصیت ها" به قلم نویسنده فرانسوی "لابرویر" بازگو می کنیم:

"حیوانات وحشی ای را می بینیم، مذکر و مؤنث، رها در پهنه روستا، سیاه چروه، کوفته و سرپا سوخته از آفتاب، چسبیده به زمینی که با سماجتی

شکست ناپذیر آن را می‌کاوند. اینان چیزی شبیه صدای آدمی دارند و هر آنگاه که راست می‌ایستند رخساری انسانی نمایان می‌سازند و در حقیقت اینان انسان هستند. شبانگاه به درون لانه هائی مغاک مانند می‌خزند و از نان جو، آب، و ریشه گیاهان تغذیه می‌کنند."

مقایسه کنید این تصویر دهقانان آن دوران را با جشن های پر زرق و برق لوئی چهاردهم در کاخ ورسای، با زندگی تجملی اشراف و ولخرجی های ثروتمندان. چه تصویر تکان دهنده ای از نابرابری های اجتماعی.

در جامعه ی سده های میانی که نظام رعیتی بر آن حاکم بود، اشراف معمولاً نیمی از کار و یا نیمی از فرآورده های دهقانان رعیت را تصاحب می کردند. بیش تر اشرافیون بر روی زمین خود صدها، بلکه هزاران، رعیت داشتند، یعنی هر یک سالانه از صدها، بلکه هزاران، دهقان بهره می بردند.

در جوامع کلاسیک شرق (مصر، سومر، بابل، پارس، هندوستان، چین و غیره) یعنی جوامعی که بر پایه کشاورزی استوار بودند لیکن صاحبان زمین، خان ها، روحانیون و یا پادشاهان بودند (که توسط دیوانیان و عاملین خزانه پادشاهی نمایندگی می شدند) وضع بر همین منوال بود.

"هجونامه حرف" که ۳۵۰۰ سال پیش در مصر دوران فراغنه نوشته شده است، تصویری از دهقانان تحت استثمار مأمورین سلطنتی به دست می دهد، مأمورانی که دهقانان ناراضی آن ها را به حیوانات موذی و انگل تشبیه می کردند.

در یونان و روم باستان نیز جامعه بر پایه ی برده داری بنا شده بود. این که فرهنگ این جوامع به چنان سطح والائی دست یافت تا اندازه ای از این رو بود که برده ها کلیه ی کارهای یدی را به انجام می رساندند و بدین ترتیب

شهروندان می توانستند بخش زیادی از وقت خود را صرف فعالیت های سیاسی، فرهنگی، هنری، و ورزشی کنند.»^۶

«در جوامع موسوم به "شیوه ی تولید آسیایی" (امپراطوری های شرق باستان) شورش های بسیاری رخ داد.

در چین، قیام های بی شمار دهقانی انگ خویش را بر پیکره ی تاریخ سلسله هایی که پیایی بر امپراطوری چین حکومت کردند کوبیده اند. ژاپن نیز شاهد تعداد بسیاری قیام های دهقانی، به ویژه در سده ی هجدم، بوده است.

در یونان و روم باستان، یک رده پی در پی از شورش های بردگان پدید آمد که مشهورترینشان را اسپارتاکوس رهبری کرد. این شورش ها در سقوط امپراطوری روم سهم بسزائی داشتند. در میان شهروندان آزاد پیکارهای سختی بین طبقه ی دهقانان بدهکار و تجار رباخوار، بین دارندگان و بیچیزان رخ داد.»^۷

در نتیجه این قیام ها و در آخر، آن رعایا صاحب قطعه زمین خود شدند. حالا دیگر می توانستند بر روی زمین «خود» کار کنند و صددرصد استفاده را هم از فروش محصول خود ببرند. اما فئودال های بزرگ از تاکتیک دیگری برای سود بردن در این مرحله استفاده کردند: از آن جایی که رعایا به علت نیاز مبرم لحظه ای خود، مجبور بودند، محصولات خود را بافاصله به بازار برده و به فروش برسانند، فئودال ها این محصولات را می خریدند و در انبارها انباشته می کردند و در دوران کمیابی آن ها، همان محصولات را به همین رعایا با قیمت گران می فروختند.

^۶ - ارنست مندل، «الفبای سوسیالیزم»، فصل اول، بخش ۲ «نابرابری های اجتماعی در جوامع پیشین»

^۷ - ارنست مندل، «الفبای سوسیالیزم»، فصل اول، بخش ۶ «پیکارهای طبقاتی در طول تاریخ»

در این جا نیز ناگفته نماند که بشر وارد عصر «پول» شده بود و دیگر کم تر تبادل کالا می کرد. در ضمن عصر ابزار ماشینی نیز فرا رسیده بود و با پیشرفت ابزار ماشینی، سطح تولید و نیز سطح زندگی مردم می رفت که تغییر کند. در مقطعی از زمان دیگر کشاورزی و آن هم به شکل متداول آن، تنها منبع کار و ثروت نبود، بلکه در شهرها ساختن ماشین آلات مختلف نیز رشته دیگری از کار و درآمد شده بود.

این روند برای فنودال های پرقدرت آن روزگار بسیار دردناک آمد. زیرا در برابر خود رقیبی می دیدند که عملاً داشت دکان آن ها را تخته می کرد. جنگ ها و خونریزی های زیادی در این راه بین فنودال ها و سرمایه های تازه وارد شهری در اروپا در گرفت. این سرمایه دارهای شهری یا «بورژوا» ها مبارزات بین طبقاتی نوینی را در کنار مبارزات طبقاتی دهقانان پایه گذاشتند. مندل در این باره می نویسد:

«در سده های میانی، مبارزات طبقاتی اربابان فنودال را در برابر جماعت های آزاد که بر پایه ی تولید خرده کالایی استوار بودند، قرار داد و نیز در درون این جماعت ها پیشه وران در برابر تجار و پاره ای از پیشه وران شهری در برابر دهقانان اطراف شهر قرار گرفته بودند. سرسخت ترین مبارزات طبقاتی میان اشرافیت فنودال و دهقانانی که در پی رهایی خود از یوغ فنودالی می کوشیدند در گرفت. چهره های انقلابی این ستمیها را در مبارزات ژاکری ها در فرانسه، جنگ های وات تایلر در انگلستان، جنگ های هوسیت ها در بوهم و جنگ های دهقانی سده ی شانزدهم در آلمان به روشنی می توان دید. تاریخ بین سده های شانزده و هجده با پیکارهای طبقاتی میان اشرافیت و بورژوازی، میان استادان پیشه ور و شاگردانشان، میان بانکداران و بازرگانان

ثروتمند از یکسو و کارگران ساده ی شهرها از سوی دیگر و ... مشخص می شود. این مبارزات گشاینده دوره ی انقلاب های بورژوائی، سرمایه داری نوین، و مبارزات طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی بود»^۸

انقلاب فرانسه

تا این که با انقلاب فرانسه قرن ۱۸ که به «انقلاب صنعتی» معروف است، فنودال های اروپا عملاً قدرت حاکمیت را به سرمایه داران شهری که به «بورژوا» (یعنی شهرنشین) معروف اند، باختند. به این ترتیب، دوران فنودالیزم پایان یافته و نظام سرمایه داری به قدرت نشست.

مشخصه این دوران این بود که «بورژوازی» یک طبقه جدید در جامعه اروپا بود، نیروی کار انسان ها را در برابر مقداری مشخص پول می خرید. از آن جایی که این نوع کار کردن با برده بودن یا بر روی زمین دیگران یا زمین خود کار کردن فرق می کرد - به عبارت دیگر تنها چیزی که این انسان ها داشتند، نیروی بدنی اشان بود که به فروش می گذاشتند، به آن ها کارگر یا «پرولتاریا» می گویند. لذا ما وارد دوران سرمایه داری یا «کاپیتالیزم» شده و طبقه ی سرمایه دار یا بورژوا را در برابر طبقه ی کارگر یا «پرولتاریا» می بینیم.

در دوران انقلاب بورژوائی و در ابتدای روی کار آمدن نظام سرمایه داری، بورژوازی چهره ای انقلابی داشت و در حقیقت به کمک همان رعایای فقیر که از دوشیده شدن شیره ی جانشان به وسیله ی فنودال ها، جانشان به لبشان رسیده بود، در جنگ با فنودالیزم پیروز شد. لذا در این مقطع و برای دورانی

^۸ - همان جا

ماهیت «بورژوازی ملی» را داشتند. یعنی سرمایه دارانی که در جبهه ی مردمی قرار می گرفتند.

ریشه های نابرابری های طبقاتی

بر خلاف آموزش های معمول در جوامع سرمایه داری امروز، مالکیت خصوصی بر روی زمین و ابزار تولید و طبقاتی شدن جامعه، روندی طبیعی نبوده و اساساً با روحیه و خصلت انسان ها صد در صد تضاد دارد. به همین دلیل در کتاب مندل می خوانیم که:

«به راستی، از زمان پیدایش نخستین تقسیم طبقاتی جامعه، انسان بارها دریغ خویش را نسبت به زندگی گروهی گذاشته اش، یعنی در دوران اشتراکی قبیله ای، بیان داشته است. این حسرت را در بیان های رویایی نویسندگان چین باستان و نویسندگان یونانی و لاتین، در باره "دوران طلانی" آغاز زندگی بشری، می بینیم. ویرژیل، شاعر رومی، به روشنی می گوید که در "دوران طلانی" فرآورده ها به گونه ای همگانی تقسیم می شد و این سخن بدین معنی است که مالکیت خصوصی وجود نداشته است.

بسیاری از فیلسوفان و دانشمندان نامی اختلافات طبقاتی جامعه را منشاء پریشانی اجتماعی دانسته، طرح هایی جهت از میان بردن آن فراهم دیدند. افلاطون، فیلسوف یونانی، منشاء بدبختی هایی را که بر جامعه می گذرد، بدین گونه وصف می کند: "حتا کوچک ترین شهرها به دو بخش تقسیم شده اند، شهر تهی دستان و شهر دارندگان و اینان با یکدیگر همانند کسانی که با هم در جنگند رفتار می کنند."

فرقه های یهودی که در آغاز دوران ما گسترش یافتند و نیز بنیانگذاران کلیسای مسیحیت که در سده های سوم تا پنجم میلادی از همان سلوک پیروی می کردند، هر دو از هواداران سرسخت بازگشت به همگانی شدن فرآورده ها بودند. سن بارناب می نویسد: "هرگز از دارایی خود سخن مگو، زیرا همان طور که تو از معنویات خود به گونه ای اشتراکی بهره مند می شوی، به مراتب ضروریست که از مادیات خود نیز به گونه ای اشتراکی بهره ور شوی. سن سیپرین رسالات بسیاری در دفاع از توزیع برابر فرآورده ها در میان همه ی انسان ها به رشته ی نگارش درآورد. سن ژان کریستوم نخستین کسی بود که بانگ برآورد. "مالکیت یعنی دزدی". حتا سن آگوستین نیز ابتدا ریشه تمام ستیزها و خشونت های اجتماعی را در مالکیت خصوصی می دید، ولی بعدها دیدگاهش تعدیل یافت.

این سنت در سده های میانی نیز ادامه یافت، به ویژه نزد سن فرانسیس از آسیس و در میان پیشروان نهضت اصلاح دینی: آلبیزنیان، کاتاری، ویکلیف و غیره. جان بال انگلیسی، از پیروان ویکلیف در سده ی چهاردهم، چنین می گوید: "باید بندگی را از میان برد و تمام انسان ها باید برابر باشند. آنان که خود را سروران ما می خوانند آن چه را که ما تولید می کنیم مصرف می کنند... آن ها شکوه اشان را مدیون کار ما هستند."

سرانجام، در دوران معاصر، ما شاهد دقیق تر شدن هر چه بیش تر این گونه طرح ها، جهت ساختن جامعه ی برابری خواه هستیم. از این جمله اند آثار زیر: "نا کجا آباد" اثر توماس مور (انگلیسی)، "شهر آفتاب" اثر کامپانلا (ایتالیایی)، آثار وراس داله و "وصیت نامه ژان میسلیر" و "قواعد طبیعت" توسط مرلی (فرانسوی).

در کنار این شورش اندیشه ها علیه نابرابری های اجتماعی، شورش های واقعی بی شماری نیز رخ داده است. یعنی خیزش های طبقات ستمکش بر علیه طبقات ستمگر. تاریخ همه ی جوامع طبقاتی تاریخ مبارزات طبقاتی است، مبارزاتی که این جوامع را از هم می درد.^۹

«نابرابری اجتماعی ضرورتاً» نابرابری طبقاتی نیست. مثلاً "اختلاف دستمزد میان یک کارگر ساده و یک کارگر متخصص این دو را در دو طبقه ی مختلف اجتماعی قرار نمی دهد».

نابرابری طبقاتی نابرابری ای است که ریشه در ساختار زندگی اقتصادی داشته به عملکرد متفاوت اقتصادی مربوط شود، و از راه نهادهای اساسی اجتماعی و قانونی هر دوره تداوم یافته و تشدید شود.

چند مثال این تعریف را روشن می کند.

در بلژیک، برای این که کسی سرمایه دار بزرگی بشود می باید به ازاء هر کارگری که استخدام می کند دست کم سرمایه ای برابر یک میلیون فرانک به کار اندازد. یک کارخانه کوچک که ۲۰۰ کارگر را به کار می گیرد دست کم به سرمایه ای برابر صد میلیون فرانک نیاز دارد. اما در آمد خالص یک کارگر هرگز از ۲۰۰ هزار فرانک در سال افزون تر نمی شود. یک کارگر حتا پس از پنجاه سال کار و بدون خرج حتا یک شاهی از دستمزدش باز هم نمی تواند پول بسنده ای گردآورد تا تبدیل به سرمایه دار شود. یعنی کار دستمزدی که یکی از ویژگی های اساسی ساختار اقتصاد سرمایه داری است، به طور مستمر اجتماع سرمایه داری را به دو طبقه اساساً متفاوت تقسیم می کند: یکی طبقه ی کارگر که از راه درآمدها هرگز نمی تواند دارنده ی وسایل تولید گردد و دیگری

^۹ - ارنست مندل، «الفبای سوسیالیزم»، فصل اول، بخش ۵ «شورش علیه نابرابری های اجتماعی در طول تاریخ»

طبقه‌ی سرمایه‌دار که صاحب وسایل تولید است و از راه سرمایه‌گذاری مجدد بخشی از سود خود، این مالکیت را گسترش می‌دهد.

درست است که در کنار سرمایه‌داران برخی از تکنیسین‌ها می‌توانند به مقام مدیریت شرکت‌ها دست یابند، ولی برای این کار به آموزش دانشگاهی نیاز است، حال آن‌که در طول دهه‌های اخیر تنها ۵ تا ۷ درصد دانشجویان در بلژیک فرزندان خانواده‌های کارگری بوده‌اند. در بیش‌تر کشورهای امپریالیستی شرایط به همین گونه است.

نهادهای اجتماعی، چه به خاطر درآمد کارگران و چه بدلیل نظام آموزش عالی، مانع از دستیابی کارگران به مالکیت سرمایه‌داری می‌شوند. این نهادها تقسیم طبقاتی جامعه را حفظ کرده، موجب ادامه‌ی آن به همین شکل امروزی می‌شوند. حتا در ایالات متحده آمریکا نیز که اغلب با اشاره به نمونه‌های "فرزندان کارگران شایسته که با سخت‌کوشی میلیونر شده‌اند" به خود می‌بالند، نتایج یک بررسی نشان داده است که نود درصد مدیران کل شرکت‌های مهم از خانواده‌های سرمایه‌دار بزرگ و میانه‌اند.

بدین ترتیب مشاهده می‌شود که در طول تاریخ نابرابری‌های اجتماعی در نابرابری‌های طبقاتی تبلور می‌یابند. در هر یک از این جوامع می‌توان طبقه‌ای تولیدکننده یافت که با کار خود به تمام جامعه زندگی می‌بخشد، و نیز طبقه‌ای حاکم که از قبل کار دیگران زندگی می‌کند:

در یک سو دهقانان و در سوی دیگر روحانیون، اربابان و مباشرین در امپراطوری‌های شرق؛

بردگان و برده‌داران در یونان و روم باستان؛

رعیت‌ها و اربابان فئودال در سده‌های میانی،

کارگران و سرمایه داران در جامعه ی بورژوائی.»^{۱۰}

به هر حال، شرایط ایجاب می کرد که برخلاف خواسته ی انسان، جوامع بشری اولیه رو به طبقاتی شدن هرچه بیش تر رفته و در پی بی عدالتی هایی که به دنبال داشت، انسان های طبقه ی تولیدکننده (یعنی آنان که برای ادامه ی حیات خود باید کار می کردند) را در مقابل انسان های طبقه ی حاکم (که ضبط و کنترل کل تولیدات جامعه را دست خود گرفته بودند) قرار دهد.

این دشمنی طبقاتی دائمی، باعث ایجاد خطر دائمی شورش می شد. برای جلوگیری از این شورش، طبقه ی حاکم قشری را مانند سپر به دور خود به وجود آورد. این قشر که نه تنها در هنگام شورش به جنگ با مردم می رفتند، بلکه برای حکام وقت جاسوسی کرده و قوانین را بر مردم تحمیل می کردند، از مزایای خاصی برخوردار می شدند که آن ها را تشویق به باقی ماندن در آن سمت می کرد. این قشر تدریجاً تبدیل به دستگاهی شدند که به طور منظم در دفاع از منافع طبقه ی حاکم بر علیه طبقه زحمتکش، فعال بود. این گونه شد که پدیده ای به نام «دولت» شکل گرفت.

«هایخل هایم تاریخ نویس، پیدایش نخستین شهرها را در دنیای باستان چنین وصف می کند: "بخش عمده ی جمعیت در مراکز جدید شهری متشکل از قشری ممتاز است که از قبل مالیات (یعنی از طریق ضبط افزونه تولید کار کشاورزی- مندل) زندگی می کند. این لایه کاهنان، خوانین و اشراف را شامل می شود. کارمندان، مأمورین و مستخدمین را نیز که به گونه ای غیرمستقیم توسط این لایه ممتاز تغذیه می شوند باید به این جمع افزود.»

^{۱۰} - ارنست مندل، «الفبای سوسیالیزم»، فصل اول، بخش ۳ «نابرابری های اجتماعی و نابرابری های طبقاتی»

بدین ترتیب پیدایش طبقات متمایز و متخاصم اجتماعی- یعنی طبقات تولیدکننده و طبقات حاکم- پیدایش دولت را موجب می شود. دولت نهاد اصلی جهت حفاظت از شرایط اجتماعی موجود، یعنی شرایط نابرابری های اجتماعی است. غصب وسایل تولید توسط طبقات دارا، تقسیم جامعه به طبقات را استحکام می بخشد.^{۱۱}

در پایان این بخش به جا است تا به نکته ای که شاید به شکل سوال در پس ذهن ما باقی بماند، بپردازیم. این سوال این است که: چگونه است که این همه مبارزات بر علیه جامعه ی طبقاتی در طول تاریخ، تا کنون موفق آمیز نبوده است؟

صرف نظر از دلایل مقطعی، یک عامل مشترک و اساسی در طول تاریخ مبارزات طبقاتی وجود داشته است که عموماً در بررسی شکست انقلابات از قلم می افتد. این نکته اساسی را می توان به این گونه توضیح داد که برای پایداری و تداوم یک انقلاب، یعنی جلوگیری از ستم طبقاتی، جامعه می باید بی نیاز از فراهم آوردن مایحتاج اولیه برای ادامه حیات باشد. به عبارت دیگر، تولید اجتماعی و بخصوص تولید اضافی (یا افزونه ی تولید) می بایستی به حدی برسد که کفاف کل افراد جامعه را نماید.

در جوامع ماقبل صنعتی، این افزونه ی تولید به آن اندازه نبود که کل افراد قبایل را در برابر گرسنگی و سایر نیازها تأمین کند. برابری افراد در اجتماع انسانی که مبتنی بر فقر باشد، نمی تواند هدف بشر قرار گیرد.

در ادواری هم که تولید افزونه می توانست بدان سان باشد که به رفاه هر چه بیش تر کل مردم در اجتماع در آید، متأسفانه حکام زمان اهمیتی به این

^{۱۱} - ارنست مندل، «القبای سوسیالیزم»، فصل دوم، بخش ۳ «تولید لازم و افزونه تولید اجتماعی»

نیاز نمی داند و تا زمانی که این افزونه تولید در گسترش زندگی لوکس آن ها در کاخ های عریض و طویلشان کفاف می کرد، دیگر به نیاز بقیه بهایی نمی دادند.

در نتیجه، توده های مردم اجتماعات مختلف در طول تاریخ، همیشه مجبور بودند تا برای گذران زندگی در حد طاقت فرسا کار کنند و لذا وقت آزاد آن ها برای رشد فکری و فرهنگی نیز هیچ یا بسیار ناچیزی بوده است.

با نگاهی به اطراف خود به راحتی می بینیم که مثلاً در انواع فروشگاه های کوچک و بزرگ مواد غذایی، انواع مواد غذایی یافت می شود. این مواد غذایی گردآورده شده به این شکل در فروشگاه ها و مراکز فروش آن ها در نتیجه ی همان تولید اضافی یا افزونه ی تولید بوجود آمده است و در حالی که فلان مأمور دولتی یا شخصیت اجتماعی، راننده ی خود را با اتومبیل آخرین سیستمش به این جاها برای تهیه مواد غذایی می فرستد، هزاران هزار انسان گرسنه مجبوراند، دور بایستند و حسرت یک لقمه آن را بکشند. این انسان های گرسنه تا زمانی که یک چنین نیاز اولیه در زندگیشان تأمین نشود، قادر به تمرکز کردن بر سایر مسائل زندگی نخواهند بود.

آن چه که به عمق این بی رحمی و ستم انسان بر انسان می افزاید این است که انسان های گرسنه، صرفاً آنانی نیستند که بیکارند، بلکه در میانشان آنانی هم که شاغل هستند وجود دارند. این شاغلان اغلب روزانه ۱۶، ۱۷ ساعت کار می کنند و دارای دو یا سه شغل هم هستند، اما نیروی کار آن ها که باعث به وجود آمدن این افزونه تولید (مثلاً همان مواد غذایی که در بالا گفتیم) می شود، باعث سهم کافی بردن از این مواد غذایی نمی شود، تا آنان مجبور

نباشند این چنین برده وار کار کنند و زندگیشان محدود به کار کردن و خوابیدن نگردد.

امروزه با پیشرفت هر چه بیش تر صنایع تولیدی، بخصوص با رشد تکنولوژی در زمینه ی وسائل تولید، تولید افزونه در سطح جهان در کلیه ی موارد نیاز، مثل خوراک، پوشاک، مسکن، دارو و درمان، آموزش و پرورش، حتا کار به حدی رسیده که انسان ها می توانند، با بکارگیری نیروی جسمانی خود برای مدت ۳ یا ۴ ساعت در روز در رشته ی کارهای تولیدی مختلف و مورد علاقه اشان (از کارهای یدی و غیرتخصصی گرفته تا کارهای بسیار تخصصی و علمی) تولیدات اضافی یا افزونه ی تولید در کلیه ی زمینه های موجود و شناخته شده را به حدی برسانند که در تمام جوامع فراوانی بوده و این وفور نعمت به مصرف همگان رسد.

در جمع بندی از این قسمت، این طور می توانیم بگوییم که یکی از دلایل اساسی این که شورش برده ها علیه برده داری به روی کار آمدن فنودالیزم به جای از بین رفتن طبقات انجامید، این بود که افزونه ی تولید موجود، نمی توانست جوابگوی نیاز همگان باشد. لذا با برچیده شدن نظام ستمگر کهنه، نظام استثمارگر دیگری با کمی تخفیف به روی کار می آمد و بر مسند قدرت آنقدر باقی می ماند تا بار دیگر و در دوران نسلی جوان تر، این حلقه اسارت و استثمار انسان به وسیله ی انسان، آن قدر تنگ می شد تا عاقبت به انقلاب و سرنگونی نظام وقت می کشید. همان طور که در دوران فنودالیزم، انقلاب رعایا با کمک سرمایه داران کوچک شهری، یا نیروهای بورژوازی وقت، به پیروزی رسید.

سرمایه داری که در ابتدا کالاهای مورد نیاز مردم را در اشکالی بهتر و مناسب تر، با استفاده از ماشین آلات تولید می کرد، اکنون قادر بود تا برای انسان های بیکاری که بعد از انقلاب به شهرها روی آورده و دنبال کار بودند، کار درست کرده و در نتیجه زندگی بهتری به آن ها بخشد. لذا در ابتدا این سرمایه داران شهری در جبهه رعایا بر علیه فنودال ها قرار گرفتند و ماهیت «بورژوازی ملی» را داشتند.

در دوران رشد نظام سرمایه داری و پیشرفت صنعت و تکنولوژی شد که دو پدیده پیش آمد: ۱- فراوانی افزونه ی تولید که می توانست کفاف همه ی مردم نه تنها در یک کشور که در سطح جهان باشد. ۲- بورژوازی ملی خصلت انقلابی خود را از دست داده و تبدیل به سرمایه داری جهانی یا امپریالیزم گردید.

بخش سوم

پول و سرمایه و تأثیر آن در ساختار اجتماعات بشری از دیرباز تا کنون

آن چه که در این بخش اهمیت دارد، درک این واقعیت است که نظام سرمایه‌داری به شکلی که ما امروز می‌شناسیم، شکلی نیست که از ابتدا، یعنی از زمان فروپاشی نظام فئودالی و روی کار آمدن نظام سرمایه‌داری وجود داشته است، بلکه پروسه‌ای بوده که در چهارچوب خود رشد کرده و مراحل ارتقاء لازم را برای رسیدن به شکل عالی فعلی، یعنی مرحله‌ی گلوبالیزاسیون گذرانده است.

تولید کالا برای مبادله، از دیرباز در جوامع بشری معمول بود. مندل در کتاب «الفبای مارکسیزم» خود می‌گوید که این گونه تولید به ده تا دوازده هزار سال پیش برمی‌گردد، ولی دوران شکوفایی آن در پی انحطاط نظام ارباب - رعیتی آغاز شد.^{۱۲} این تولید که به «تولید خرده کالایی» معروف است در آن زمان با آزادی صاحبان کالا در کار تجارت، شرایطی را به وجود آورد که به «اقتصاد بازار» معروف است. یعنی علیرغم تقسیم کار موجود و نقش دولت‌های حاکم در قوانین و مقررات، این روابط در بازار می‌توانست همواره وجود داشته باشد. در دوران «تولید خرده کالایی» هیچ گونه فشاری جهت ثروت اندوزی خصوصی بر فعالیت اقتصادی اعمال نمی‌گردید^{۱۳}. تأثیر این وضعیت اقتصادی

^{۱۲} - فصل چهارم، بخش دوم «تولید خرده کالایی»

^{۱۳} - فصل چهارم، بخش یکم «تولید برای رفع نیاز و تولید برای مبادله»

برای جامعه آن دوران، فرهنگ خود را به همراه آورد و مسائلی که پیش می آمد، جنبه ی اتفاقی و خارج از کنترل بشر را داشت. خرافات، جادو، بخت و اقبال حتا بر مسائل اقتصادی و روند تولید نقش تعیین کننده داشت. مندل می گوید: « لیکن این ها اساساً و همواره برای ارضای نیازهای مبرم جمعی هستند و هدف نهایی آن ها مبادله یا ثروت اندوزی نیست.»

با تکامل تدریجی مالکیت خصوصی و با پیشرفت تقسیم کار و پیدایش تولید افزونه ی ثابت، نیروی کار (نیروی کار جمعی) در واحدهایی که مستقل از یکدیگر کار می کردند، تقسیم گردید. در این مرحله، کار خصوصی برای تولید بر کار جمعی اولیه غلبه یافت. با بر کنار رفتن کار جمعی، ارزش های اخلاقی و روابط بین انسان ها نیز تغییر کرد. مالکیت خصوصی تولید و ابزار تولید، باعث دوری افراد جامعه از یکدیگر و از هم پاشیدگی مناسبات بدون واسطه گردید « حالا دیگر افراد و واحدها در حیات اقتصادی دارای روابط مستقیم با یکدیگر نبودند. مناسبات آنان اکنون از طریق واسطه های تبادل محصولات کارشان شکل می گرفت.

«کالا محصول کار اجتماعی است که مقصود از تولید آن مبادله ی آن به وسیله ی تولیدکننده است، و نه مصرفش به وسیله ی تولیدکننده و یا جماعتی که تولیدکننده عضو آن است. لذا این شرایط اجتماعی اساساً با شرایط اجتماعی ای که در آن کل تولیدات برای مصرف بلاواسطه جماعت تولیدکننده است، تفاوت دارد.»^{۱۴}

« شکوفانی اصلی این نظام در سده های چهاردهم و شانزدهم در شمال و مرکز ایتالیا و هم چنین در شمال و جنوب هلند (و تا حدود کم تری در

^{۱۴} - همان جا

انگلستان، فرانسه و آلمان غربی) به وقوع پیوست. این شکوفایی نتیجه ی انحطاط نظام ارباب- رعیتی در این مناطق و هم چنین ناشی از این واقعیت بود که صاحبان کالاها که در بازار به دادوستد اشتغال داشتند، به طور کلی آزاد و از حقوق کمابیش برابری برخوردار بودند.^{۱۵}

قانون ارزش

« قانونی را که حاکم بر مبادله ی کالاها است و نیز از طریق آن حاکم بر توزیع نیروی کار و تمام نیروهای تولیدی در شاخه های گوناگون فعالیت تولیدی است، "قانون ارزش" می نامیم.»^{۱۶} مثال: «کالاها برحسب مقدار کاری که برای تولید آن ها لازم است مبادله می شوند. محصول کار روزانه یک کشاورز با محصول کار روزانه یک بافنده مبادله می شود. دقیقاً در بدو پیدایش تولید خرده کالایی، زمانی که تقسیم کار ما بین صنعتگران و روستائیان هنوز بسیار ناقص است، و زمانی که هنوز بسیاری از فعالیت های پیشه وری در مزارع انجام می گیرد است که به وضوح آشکار می شود که مبادله فقط بر پایه ی چنین برابری می تواند استوار باشد. در غیر این صورت این و یا آن فعالیت تولیدی که هنگام مبادله با معادلی نازل تر از میزان واقعی خود روبرو می شد فوراً مطرود می گردید. بدین ترتیب در آن بخش کمیابی پدیدار می گردید. این کمیابی موجب بالا رفتن قیمت می شد، و بنابر آن معادلی که تولید کننده مذکور دریافت می کرد نیز افزایش می یافت. در نتیجه فعالیت های تولیدی در بین بخش های مختلف تولیدی تغییر جهت داده، قانون

^{۱۵} - فصل چهارم، بخش دوم «تولید خرده کالایی»

^{۱۶} - فصل چهارم، بخش سوم «قانون ارزش»

برابری دوباره برقرار می گردید. در ازای مقدار کار انجام شده، مقدار مساوی ارزش مبادله می شد.^{۱۷}

قانون ارزش باید در عین حال بر طبق معیارهایی عمل کند که برای همه یکسان باشد.^{۱۸} در نتیجه برابری روزهای کار در قانون ارزش مساوی است با تولید متوسط اجتماعی کار. این حالت در جوامع پیشا سرمایه داری کارایی داشت، بخصوص که در آن دوران پیشرفت تکنیک در زمینه های مختلف تولید بسیار کند انجام می شد. پس در آن زمان ارزش کالا بر اساس مقدار کار اجتماعی لازم برای تولیدش مشخص می گردید.^{۱۹}

پول و سرمایه

در دوران تولید خرده کالایی، هر کس محصول خود را در بازار برای مبادله با محصولاتی که خود تولید نمی کرد، می آورد. اما در نهایت این روش مشکلات خود را داشت و تدریجاً نیاز به یک وسیله برای مبادله احساس می شد. این وسیله «پول» بود. پول پدیده ی جدیدی در حیات اجتماعی انسان شد. پدیده ای که تا به امروز، تعیین کننده ی موقعیت اجتماعی افراد جامعه شده است؛ پدیده ای که باعث شد تا نظم طبیعی زندگی بشر به طور کلی زیر و رو شود. در این زمان «یک طبقه ی اجتماعی جدید یعنی صاحبان پول، مستقل و در تضاد با صاحبان کالاهای ساده پدیدار می شود. اینان همان رباخواران و یا تاجران خبره در تجارت بین المللی هستند.»^{۲۰}

^{۱۷} - همان جا

^{۱۸} - همان جا

^{۱۹} - همان جا

^{۲۰} - فصل چهارم، بخش چهارم «ظهور سرمایه»

تفاوت بین یک صاحب پول (دلال، رباخوار، بانک) با آن صنعتگر یا آن روستایی در این است که صاحب پول، کالا را می‌خرد برای فروش، در حالی که صنعتگر یا کشاورز می‌فروشد برای خریدن مایحتاجی که ندارد. صاحب پول در صورتی می‌خرد که بداند کالا را می‌تواند گران‌تر بفروشد. پس هدف او از خرید ارزش افزونه ثروت اندوختن است، نه رفع نیازهایش. سرمایه اولیه یا پول، به صاحب سرمایه این امکان را می‌داد که خود را صاحب ارزش افزونه‌ی اجتماعی که به وسیله دیگران تولید شده بود، نماید.

آغاز دوران سرمایه داری

صرف داشتن سرمایه، آغاز دوران نظام سرمایه داری نبود. همان طور که در بالا آمد تاجران و دلال ها در دوران پیشاسرمایه داری نیز وجود داشتند. این سرمایه اما به راحتی مورد مخاطره قرار می‌گرفت و از دست دادنش آسان بود. «برای مثال تمپلارها در فرانسه را در سده ی چهاردهم می‌توان نام برد. بانکداران ایتالیایی که در سده ی چهاردهم هزینه جنگ های شاهان انگلیس را تأمین می‌کردند، به خاطر آن که این پادشاهان دیون خود را نپرداختند سرمایه های خود را از دست دادند.»^{۲۱}

سرمایه داری از آن زمان آغاز شد که صاحب سرمایه، صاحب وسایل تولید هم شد. در این مرحله، تولید کالا هم از آن شکل تولید اجتماعی اولیه خارج شده و روند تولید سرمایه داری را به خود گرفت. سرمایه دار در این زمان، صاحب وسایل تولید شده و کارگر استخدام می‌کرد و تولیدات خود را نظم و سازمان می‌داد. این دیگر تولید اجتماعی نبود که «ارزش افزونه» را به

^{۲۱} - فصل چهارم، بخش پنجم «از سرمایه تا سرمایه داری»

وجود می آورد. بلکه ارزش افزونه در روند تولید به وجود می آمد. در این مرحله ارزش افزونه تنها از طریق تصاحب درآمد دیگران میسر است. اما در آن زمان تنها بخشی از ارزش افزونه از طریق کشاورزی یا صنایع تأمین می شد، بخش عمده ی این ارزش افزونه در نتیجه «خدعه و چپاول ... دزدی دریائی، غارتگری و تجارت برده در تحصیل ثروت اولیه ی تاجران عرب، ایتالیائی، فرانسوی، فلاندی، آلمانی و انگلیسی»^{۲۲} به دست آمد. به عبارت دیگر سرمایه از طریق انتقال ثروت و تجمع ثروت اجتماعی در دست عده ای کسب گردید.

ارزش افزونه در نظام سرمایه داری چگونه بوجود می آید؟

ارزش کالای تولید شده به وسیله ی کارگران یک کارخانه می باید برابر باشد با ساعاتی که کارگران برای تولید آن صرف کرده اند. لذا اگر تولید یک کالا به وسیله ی یک کارگر حدود ۳ یا ۴ ساعت طول بکشد. کار کارگر برای آن روز پایان نمی یابد، بلکه او همواره ادامه داده و ۸ ساعت یا بیش تر هم کار می کند. در حالی که دستمزدی که برای تمام این ساعات به او داده می شود برابر است با ارزش همان اولین کالایی که تولید کرده بود. استفاده کالاهای بعدی دیگر به کارگر نمی رسد، بلکه مستقیماً به جیب صاحب کار می رود.

سود صاحب کار بر اساس جمع کل مخارج، منهای مبلغ فروش تعیین می گردد. مخارج، نظیر مخارج تهیه وسایل تولید و مواد اولیه، مقدارهای ثابتی هستند که از جیب سرمایه دار می رود. میزان دستمزد و آن تولید اضافه

^{۲۲} - فصل چهارم، بخش ششم «ارزش افزونه چیست؟»

است که در قبال فروش سودآور است. یعنی هر چه میزان دستمزد پایین تر باشد، هزینه تولید اولین کالا پایین تر می آید و هرچه ساعات کار کارگر بیش تر باشد، میزان کالای مجانی برای صاحب کار بیش تر می شود. در بازار اما قیمت فروش تمام این کالاها بر اساس هزینه ی تولید اولین کالا به علاوه درصد سود تعیین می گردد. در نتیجه صاحب کار از کالای اولی سود می برد، در حالی که قیمت فروش بقیه کالاهای او صرفاً به سود تبدیل می شود. ارزش افزونه در نظام سرمایه داری از این طریق کسب می گردد.

این شیوه ی تولید سرمایه داری ناشی از سه تحول بنیادی در وضع اقتصادی و روابط اجتماعی انسان ها شد:

«الف- جدائی تولیدکنندگان از وسایل تولید و وسایل امرار معاش خود. این جدائی در کشاورزی از طریق اخراج دهقانان کوچک از زمین هایی که در اختیار تیول داران بود و تبدیل این زمین ها به مراتع انجام پذیرفت. و در بین صنعتگران با تلاشی تعاونی های سده های میانی، و از طریق تصاحب زمین های بکر کشورهای خارجی، و تصاحب خصوصی زمین های اشتراکی در روستاها و غیره.

ب- شکل بندی یک طبقه ی اجتماعی که مالکیت بر وسایل تولید را به انحصار خود در آورد: یعنی بورژوازی جدید. پیدایش این طبقه قبل از هر چیز مستلزم انباشت سرمایه در شکل پولی آن است و نیز بعد تحول وسایل تولید که قیمت آن ها را چنان بالا برد که فقط کسانی که مبالغ قابل ملاحظه ای از سرمایه- پول در اختیار دارند می توانند به این وسایل دست یابند. انقلاب صنعتی در سده ی هجدهم که تولید آتی را بر پایه ی مکانیکی کردن صنعت قرار داد، تحول مذکور را به نحوی قطعی به انجام رسانید.

ج- تبدیل نیروی کار به کالا: این دگرگونی نتیجه ی ظهور طبقه ای است که به جز نیروی کارش چیز دیگری در مالکیت خود ندارد، و مجبور است که برای ادامه ی زندگی خود نیروی کارش را به صاحبان وسایل تولید بفروشد. عریضه ای که در اواخر سده ی شانزدهم در لیدن (در هلند) به تحریر در آمد شرح گویایی از پرولتاریای جدید است: "مردمی تهیدست و محتاج که تعداد کثیری از آنان سختی بار معیشت زن و فرزندان را نیز به دوش می کشند، و جز آن چه از طریق کار دست ها عایدشان می شود، دارائی دیگری ندارند."^{۲۳}

^{۲۳} - فصل چهارم، بخش هفتم «شرایط پیدایش سرمایه داری نوین»

بخش چهارم

پول و سرمایه ریشه های سرمایه داری در کشورهای مانند ایران

تکیه ی ما در این بخش بر روی ریشه های سرمایه داری در کشورهایمانند ایران و شناخت ماهیت این نظام سرمایه داری در دوران امپریالیزم است. مشخصاً این که آیا بورژوازی (طبقه ی سرمایه دار) ایران در این مقطع از تاریخ، ماهیتی مترقی و انقلابی دارد یا مثل بورژوازی کشورهای امپریالیستی (یا کشورهای که سرمایه داران آن ها سرمایه های جهان را در هر کشوری به خود اختصاص داده و در نتیجه کل اقتصاد جهان را در کنترل خود دارند) از ماهیتی ضدانقلابی برخوردار است؟ در این بخش خواهیم دید که نظام سرمایه داری در تمام کشورها اعم از کشورهای صنعتی بزرگ (کشورهای امپریالیستی) یا کشورهای عقب نگه داشته شده (مثل ایران) یک خصلت داشته و ماهیت بورژوازی در تمام آن ها یکی و کاملاً ضدانقلابی است.

این ماهیت ضدانقلابی شامل حال تمامی جریاناتی که اصلاح طلب هم هستند، می گردد. به عبارت دیگر در این بخش هم چنین خواهیم دید که جریانات اصلاح طلب نیز مانند سوسیال دموکرات های کشورهای اروپایی یا حزب دموکرات آمریکا در ایالات متحده آمریکا، اگر چه دم از دموکراسی (یا آزادی) می زنند، اما در عمل حتا وقتی که در مسند قدرت هم نشسته باشند، قادر به

مبارزه با بورژوازی نیستند و با کوچک‌ترین حمله‌ی بورژوازی، عقب‌نشینی کرده و در برابر قدرت نظام سرمایه‌داری سر فرود می‌آورند.^{۲۴}

نگاهی به سرگذشت نظام سرمایه‌داری از ابتدا تا کنون نشان می‌دهد که بورژوازی کشورهای اروپایی، تنها در دورانی که بر علیه نظام فئودالی پیش از خود، یعنی از انقلاب کبیر فرانسه تا تقریباً اواسط قرن هجدهم، مبارزه می‌کرد در جبهه‌ی توده مردم قرار داشت. با فروپاشی فئودالیزم و روی کار آمدن نظام سرمایه‌داری در این کشورها، طبقه‌ی بورژوا (یا سرمایه‌دار) بنا بر خصلتش مجبور شد که جهت حفظ منافعش در مقابل توده‌ی مردم کشور خود قرار گیرد و دیگر خصلت انقلابی نداشته باشد، در غیر این صورت خود نظام سرمایه‌داری از هم می‌پاشید. به عبارتی دیگر، قشر سرمایه‌دار در کشورهای غربی هم تا مادامی که نظام ارباب و رعیتی هنوز در مسند قدرت بود و در مبارزات توده‌ای علیه فئودالیزم بلند می‌شد از خصلت انقلابی برخوردار بود و در جبهه‌ی مردم قرار می‌گرفت. در هر یک از این کشورها وقتی نظام ارباب رعیتی ساقط شد، سرمایه‌دارها قدرت را به دست گرفتند و نظام سرمایه‌داری را ابداع نمودند. به این ترتیب، این قشر از جامعه از توده‌ی مردم جدا شده و روابط کارگر و کارفرما ایجاد گردید.

^{۲۴} - اصلاح‌طلبان یا متأسفانه از تاریخ درس عبرت نمی‌گیرند و یا زرنگی کرده و تصور می‌کنند که دیگران چیزی از تاریخ نمی‌دانند. ملت ایران از زمان انقلاب مشروطه تا کنون، به خوبی شاهد بی‌عرضگی سوسیال‌دموکرات‌های مجلس در زمان انقلاب مشروطه که باعث شکست انقلاب در برابر واپسگرایان سلطنت طلب شد، ناظر در هم کویده شدن اقتصاد کشور در زمان «انقلاب سفید» محمدرضا پهلوی که باعث به فقر کشیده شدن تمام کشاورزان و دامداران ایران گشته و سیل بیچاران را روانه تهران و سایر شهرهای بزرگ کرد، بوده و سیاست اصلاح‌طلبان را در دوران خاتمی با پوست و استخوان خود لمس کرده و می‌بینند که اصلاح‌طلبان در عمل قادر به مقاومت در برابر رژیم‌های سرمایه‌دار ایران نیستند. جریان‌ات وابسته به رژیم مانند محبوب و «خانه کارگر» اش، حزب اسلامی کار و شورای عالی کار، جملگی در خدمت رژیم بوده و سیاست‌های آن‌ها در چهارچوب حفظ منافع رژیم است.

این بورژوازی که مجبور بود دائماً در پی یافتن بازار فروش کالای خود باشد، برای ادامه ی حیات، مجبور بود این نظام را به کشورهای غیر اروپایی و در این مقطع عقب مانده -مانند ایران که هنوز وجه تولید آسیایی بر آن حاکم بود- غوطه ور بودند، تحمیل کند. چطور؟ با وارد کردن کالای خود به بازار این کشورها! بدین ترتیب، قشر بورژوا (یا سرمایه دار) را در این کشورها به وجود آورد. سرمایه دارهای این کشورها نه تولیدکننده ی کالا که دلال فروش کالاهای خارجی در بازار شده و در خدمت سرمایه داری کشورهای صنعتی درآمدند.

در این جا ملاحظه می کنیم که چطوری سرمایه داری در کشوری مثل ایران از ابتدا شکل گرفت. از نظر سیاسی، سرمایه داری غربی جهت پیاده کردن اهداف خود، نیاز به یک نماینده پُر قدرت داشت که با زور قانون و تبلیغات ورود کالاهای غربی را ممکن ساخته و دائماً سطح تقاضا را بالا برد. رژیم های دست نشانده ای مانند رژیم محمدرضا شاه، دقیقاً این نیاز را برآورده می کرد. چنین رژیمی می توانست روی کار آورنده و حافظ سرمایه داری عجیب و غریبی باشد که در خصلت هم پای سرمایه داری کشورهای صنعتی است، اما در ماهیت با نظام سرمایه داری کشورهای صنعتی متفاوت است. وجود رژیم دست نشانده ی سرمایه داری در کشوری مثل ایران، تدریجاً وجه تولید آسیایی را در هم کوبیده و باعث نابودی آن گردید.

نتیجه این که وجه تولید آسیایی در کشورهایی مانند ایران، نه در پی یک انقلاب که به تدریج از نظر اقتصادی تحلیل رفته و ضعیف و ضعیف تر گردیده و از بین رفت. مثلاً در ایران، واردات کشاورزی و دامداری، در پی «انقلاب سفید» محمدرضا شاه رونق فراوان گرفته و باعث درهم کوبی و نابودی

صنعت کشاورزی و دامداری موجود در داخل کشور شد. به همین نسبت، صنایعی مانند صنعت ماشین سازی صرفاً در سطح مونتاژ ماشین آلات خارجی رشد کرد. صنعت نفت صرفاً در حد تولید نفت و گاز جهت صادرات رشد نمود. سایر صنایع مانند پوشاک، کفش، پارچه بافی، لوازم آرایش و... یا صرفاً در حد تولید داخلی سابق باقی ماند و یا اصلاً به وجود نیامد. لذا به خاطر داریم که تا چه حد این نوع کالاهای خارجی در ایران طرفدار داشت. از لوازم آرایش الیزابت آردن گرفته تا پوشاک کاتالوگ های انگلیسی، کفش های ایتالیایی، اتومبیل های آمریکایی و آلمانی را می توانستی همزمان در بازارهای این کشورها و بازار ایران پیدا کنی. بهترین وسایل نوع «خارجی» آن بود. مثلاً تمام آپارتمان هایی که آن زمان در شهرک اکباتان ساخته شد، از ارزش بالایی برخوردار گشت، زیرا که تمام وسایل بنایی و تکمیلی آن ها خارجی بود. حتا رنگ به کار رفته بر دیوارها خیلی زیبا بود، چون ایتالیایی بود!!

آیا ما هرگز به این اندیشیده ایم که چطور شد که عادت کردیم تا به دنبال خریدن نوع خارجی هر چیزی باشیم؟ دقیقاً به خاطر این که از یک طرف صنایع ایران در شرایط قدیمی خود باقی مانده بود و رژیم برای پیشرفت آن ها سرمایه ای نمی گذاشت و از طرف دیگر، بازار سرشار از کالاهای خارجی به مراتب بهتر و با دوام تر بود. در کنار آن تبلیغات برای مصرف هر چه بیش تر کالاهای خارجی، فرهنگ خاصی را در مردم ما جا انداخت و آن این بود که مردم ایران به محصولات داخلی با چشم حقارت می نگرستند و معتقد بودند که: «ایران هیچ وقت درست نمی شه... و ایرانی هیچ وقت نمی تونه یک کار درست بکنه»! این فرهنگ همزمان، خارجی پرستی را نیز برای ما به ارمغان آورد. در آن زمان، در حالی که مشاورهای آمریکایی و اروپایی برای زندگی

در ایران «حق وحوش» می گرفتند، مردم ما با دیدن یک آمریکائی در خیابان، چنان ذوق زده می شدند که گویی یک فرشته روی زمین پیدا کرده اند! در این مبحث بیش از این به صدمات روانی این فرهنگ نمی پردازیم، چون خود به بحثی جدا و طولانی نیاز دارد.

جمع بندی این که، در حالی که کشورهای صنعتی غربی، پس از یک انقلاب دموکراتیک که باعث سرنگونی نظام فئودالی گردید، به مرحله سرمایه داری رسیدند، کشورهای عقب نگه داشته شده مثل ایران، بدون طی کردن مرحله انقلاب دموکراتیک و به روی کار آمدن بورژوازی ملی، از نظر اقتصادی به تدریج در نظام سرمایه داری جهانی ادغام شده و نظام ملوک الطوائف در وجه تولید آسیائی هم به همین ترتیب و به تدریج برچیده شد. این روند غیر عادی، عواقب چندی در پی داشته که در این جا به آن ها می پردازیم:

۱- در کشورهایی نظیر ایران، دیگر انقلاب دموکراتیک برای روی کار آمدن «بورژوازی ملی» معنی ندارد، زیرا نظام سرمایه داری در این کشورها از بالا و بدون طی مراحل انقلاب به مردم تحمیل گشته است.

۲- بورژوازی (یا طبقه ی سرمایه دار) کشورهایی مثل ایران نیز چون در پی یک انقلاب به وجود نیامده (یعنی لازم نبوده که با فئودال ها در بیفتد، پس در هیچ زمانی در جبهه ی توده مردم قرار نگرفته) لذا ماهیت «بورژوازی ملی» نداشته است.^{۲۰} از این پس، بورژوازی ایران در پس هیچ انقلابی نخواهد توانست ماهیت «بورژوازی ملی» را به خود بگیرد، زیرا اقتصادش با

^{۲۰} - بهترین شکل از «بورژوازی ملی» در ایران را ما در طول انقلاب ۵۷ تجربه کردیم. یعنی زمانی که خمینی به نمایندگی قشر بازاری (که ملی ترین قشر سرمایه دار در ایران است)، رهبری انقلاب را در دست گرفت. حضور بازاری ها در تظاهرات خیابانی، مظهری از حضور سرمایه دارهای ملی ما در انقلاب بود.

اقتصاد جهانی گره خورده و بر این اساس، انجام انقلاب دموکراتیک در ایران هم منتفی است.

۳- از جمله عواقب نامطلوب سرمایه داری شدن از بالا، این کشورها، این است که در هر زمینه تناقضات فاحشی در سطح اجتماع به چشم می خورد. مثلاً در حالی که بانک های کشور از سیستم کامپیوتری برای کارهای بانکی استفاده می کنند، در شهرستان ها و دهات مغازه داران برای محاسبات خود هنوز چرتکه به کار می برند. یا در خیابان ها (آن هم نه فقط در شهرستان های کوچک و دهات که حتا در شهرهای بزرگ) پشت چراغ قرمز، می بینیم که در یک خط فلان ماشین آخرین سیستم ایستاده و در پهلویش نمکی با کوله نمک در یک خرجین و نان خشک در خرجین دیگر بر پشت خرش در حال گذر است! یا در حالی که برق رسانی یکی از ابزار ضروری زندگی در شهرهای بزرگ است، در برخی مناطق ایران، مردم اصلاً برق ندارند. در نتیجه، پس از انقلاب ۵۷ وقتی خبرنگاری به یکی از مناطق سیستان و بلوچستان رفته بود تا از آن جا گزارش تهیه کند، از یک نفر می پرسد: «نظرت راجع به انقلاب چیه؟ خوشحالی که شاه رفت؟» طرف در جواب می گوید: «شاه رفت؟ کجا؟ ما که خبر نداریم!» خبرنگار می گوید: «ای بابا مگر به اخبار رادیو یا تلویزیون توجه نمی کنی؟» طرف در جواب می گوید: «نه! ما برق نداریم که از چیزی خبردار شویم! سواد روزنامه خواندن هم نداریم. این جا اصلاً روزنامه پیدا نمی شه!» این گونه تضادها در اجتماع ما پس از انقلاب و در دوران جمهوری اسلامی صرفاً افزایش یافته و اختلاف سطح زندگی را در میان مردم گسترده تر و عمیق تر کرده است. مثلاً در حالی که جوانان ما امکان رفتن به دانشگاه را دارند، بیش از نیمی از جمعیت کشور بی سواد است یا در حالی که

برخی از زنان جوان ما برای تحصیلات بالاتر به دانشگاه می روند تا امکان ورودشان به بازار کار بیش تر شود، در پاره ی گسترده ای از کشور زنان در همین رده سنی، بی سواد بوده و به سرعت شوهر داده شده یا می شوند.

۴- از جمله عواقب نامطلوب طبقاتی دیگر در تحمیق نگه داشتن طبقه ی کارگر و اقشار مختلف جامعه در رابطه با حقوق دموکراتیک آن ها است. لذا در مقام مقایسه ملاحظه می کنیم که انقلابات دموکراتیک در کشورهای غربی با حضور توده مردم زحمتکش آن کشورها به ثمر رسیده و حاصل آن این بوده است که بورژوازی (یا طبقه ی سرمایه دار) آن جوامع مجبور به دادن یک سری حقوق اولیه به کارگران گشته اند.

این حقوق مانند داشتن اتحادیه های صنفی و سندیکاها، حق اعتصاب، حق دریافت حداقل دستمزد، حق مرخصی سالیانه، حقوق بازنشستگی، بیمه بیکاری، بیمه دارو و درمان و کمک دولتی به بهای کرایه خانه، حق فرزند، بیمه دوران زایمان و... که جملگی از حقوق دموکراتیک مردم می باشد، البته به سادگی کسب نشده است،^{۲۶} بلکه طبقه ی کارگر این کشورها که تجربه انقلابات دموکراتیک را داشتند، همواره به مبارزات خود (اما این بار با

^{۲۶} - نا گفته نماند که کسب مزایای دگر شده به وسیله ی طبقه ی کارگر اروپا ناشی از مبارزات پیشین آن ها و بعد از جنگ جهانی دوم هم ناشی از نیاز نظام سرمایه داری به وجود کارگر برای بازسازی بود. به عبارت دیگر، بورژوازی کشورهای غربی در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، چون نیاز به نیروی کار برای بازسازی داشت، به خواسته های طبقه ی کارگر تن در داد. سوسیال دموکرات ها این را به حساب خط صحیح خود گذاشتند! اما واقعیت این است که بورژوازی در کشورهای غربی در دوران بازسازی بیش از آن استفاده می برد که بخواهد بر سر امتیازات ناچیزی در برابر طبقه ی کارگر قرار گیرد. اما اوضاع بعد از دوران سازندگی به تدریج تغییر کرد، به طوری که از اواخر دهه ۱۹۸۰ تا کنون بورژوازی تمام این کشورها، مرتب در پی پس گیری این مزایا بوده و سطح زندگی مردم دائماً در حال پایین آمدن است. جالب این که این سیاست های بورژوازی در دورانی که سوسیال دموکرات ها سر کار بوده اند، به اجرا گذاشته شده است. مثل سوئد، آلمان، انگلستان (حزب کارگر آن به رهبری تونی بلر)، نروژ، دانمارک و....

طبقه ی سرمایه دار) ادامه داده تا بالاخره تجربه ی انقلاب اکتبر را نیز به دست آوردند. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه در واقع مهر پیروزی طبقه ی کارگر اروپا و آمریکا را بر پیشانی طبقه ی سرمایه دار این کشورها زد و در پی آن، حقوق دموکراتیک توده ی مردم و بخصوص طبقه ی کارگر تا حدودی از بورژوازی این کشورها گرفته شد.

طبقه ی کارگر کشورهایی مثل ایران، از این تجربیات محروم بوده و پس از روی کار آمدن طبقه ی سرمایه دار در این کشورها، طبقه ی کارگر هرگز نتوانسته حقوق دموکراتیک خود را از طبقه ی سرمایه دار (یا بورژوازی) بگیرد. به همین دلیل می بینیم که کوچک ترین جنبشی برای کسب ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک و بشری ما مثلاً در ایران، با سرکوب از طرف رژیم مواجه شده و چنان چه ادامه یابد منجر به انقلاب می شود. یعنی بورژوازی ایران حتا قادر نیست که کوچک ترین حقوق دموکراتیک را رعایت کند و در نتیجه منجر به مبارزه و انقلاب می شود.

در برابر این شرایط اما چه می توان کرد و چه باید انجام گیرد؟

بخش پنجم

پول و سرمایه موقعیت طبقه ی کارگر ایران

در این مقطع، صرف شناخت ماهیت بورژوایی رژیم هایی مانند رژیم جمهوری اسلامی ایران، کافی برای پیشبرد اهداف انقلابی طبقه ی کارگر نیست، بلکه علاوه بر این لازم است تا از موقعیت طبقه ی کارگر هم شناخت داشته و هر حرکتی را متناسب با این موقعیت پیش برود.

طبقه ی کارگر ایران، همان طور که در فصل پیشین گفتیم از تجربیات طبقه ی کارگر اروپا (و تا حدودی آمریکا) بی بهره بوده است. نداشتن چنین تجربیاتی در مبارزه با بورژوازی حاکم، زمینه را برای مبارزات منسجم و متحد بین اقشار مختلف طبقه ی کارگر از بین برده و این مبارزات را پراکنده و محدود ساخته است. سابقه ی مبارزات طبقه ی کارگر ما از زمان انقلاب مشروطه تا کنون نشان می دهد که این مبارزات، خود به خود و بر اثر آماده بودن شرایط انقلابی در ایران و جهان پیش آمده، بدون این که طبقه ی کارگر ما از هیچ گونه ابزار حزبی و سازماندهی با برنامه برخوردار بوده باشد. البته همین کمبودها، خود از جمله عوامل شکست مبارزات صورت گرفته، بوده است. پس خلاصه کلام در این جا این که مبارزه و جنگیدن طبقه ی کارگر با نظام سرمایه داری، حرکتی است طبیعی که حتما منجر به انقلاب هم می شود. اما رهبری انقلابی داشتن و در چارچوب برنامه ای مشخص، در جهت از میان برداشتن نظام سرمایه داری مبارزه کردن، حرکتی خود به خودی و بی نیاز به

آگاهی سیاسی و طبقاتی نیست. رشد رهبری انقلابی طبقه ی کارگر که از میان کارگران برخاسته باشد و مورد احترام و اعتماد بقیه کارگران باشد، حرکتی است آگاهانه که تنها با پی بردن به اهمیت آن است که نضج گرفته و به وجود می آید و نه به طور خود به خودی و ناآگاهانه.

نکته ی قابل ملاحظه ی دیگر در این جا، مسلح بودن رهبری انقلابی طبقه ی کارگر به تنوری مارکسیزم انقلابی است. مارکسیزم که نگاهی است علمی به روابط اجتماعی حاکم بین انسان ها و از دریچه ی همین دیدگاه بوده که مفاهیمی مانند «طبقه ی سرمایه دار یا بورژوا»، «طبقه ی کارگر یا پرولتاریا» بیرون آمده و انقلابات کارگری در دنیا رخ داده است، متکی به اصولی است علمی که شناخت آن ها و تحلیل انقلابی از آن ها، ماهیت انقلابی یک رهبری کارگری را محک می زد. یکی از این اصول این است که الغای مالکیت خصوصی از راه های صلح جویانه ممکن نیست. در این رابطه انگلس می گوید: «این آرزوی عموم است که این امر به طریق صلح جویانه صورت گیرد و بدون شک، کمونیست ها به خوبی می دانند که کلیه ی تشبثات در این زمینه نه فقط بی فایده، بلکه حتا زیان بخش می باشد. آنان به خوبی متوجه هستند که انقلابات از روی قصد و به میل انجام نمی گیرد، بلکه در هر زمان و در همه جا نتیجه ضروری اوضاعی است که به هیچ وجه با اراده و رهبری یک حزب و یا کلیه ی طبقات اجتماعی ارتباطی ندارد. کمونیست ها می بینند که تکامل پرولتاریا تقریباً در تمام ممالک متمدن به کمک زور در زیر فشار گذاشته شده است و به این ترتیب برای پیدایش انقلاب از طرف خود مخالفین آن ها هم با تمام قوا ابراز فعالیت می شود. اگر به این طریق پرولتاریا که تحت فشار گذاشته شده، به سوی یک انقلاب سوق داده شود، ما کمونیست ها

همان طور که امروزه با زبان از منافع آن طبقه دفاع می کنیم، آن روز با عمل دفاع خواهیم کرد.»^{۲۷}

این از جمله اصولی است که اعتقاد به آن تفاوت بین مارکسیست های انقلابی و جریانات اصلاح طلب است. سیاست های صلح جویانه اصلاح طلب را قرنی است که کارگران کشورهای اروپایی به وسیله ی احزاب سوسیال دموکرات و کارگران آمریکا به وسیله ی حزب دموکرات آن کشور تجربه کرده اند. به عبارت دیگر، تجربیات تاریخی نشان داده که در هیچ زمانی، هیچ طبقه ی حاکمی یافت نشده که حاضر شده باشد تا به نفع طبقه دیگری، با صلح و دوستی کنار رفته و از منافع خود چشم ببوشت. لذا این شعار که از درون نظام سرمایه داری می توان با سیاست و حسن نیت حق طبقه ی کارگر را از سرمایه داری گرفت، نه تنها شعار پوچی است، بلکه سیاستی است مزورانه برای خاموش کردن شعله ی انقلاب. این گونه نیروها هر اندازه هم که خود را در جبهه ی مخالف با سرمایه داری و رژیم حاکم قلمداد کنند، هرگز در جبهه ی طبقه ی کارگر قرار نگرفته و برعکس از دشمنان خطرناک انقلاب و طبقه ی کارگر می باشند.

تا این جا دو اصل از اصول ضروری مبارزه برای طبقه ی کارگر برشمرده شد: یکی این که برای برچیده شدن هرگونه ستم طبقاتی که ریشه اصلی هرگونه ستم انسان بر انسان است، مبارزه انقلابی طبقه ی کارگر لازم است؛ مبارزه ای که مامشت نمی پذیرد و اگرچه خود خواهان مبارزات خشونت آمیز نیست، ولی خوب می داند که هرگونه مبارزه ای هر دم می تواند منجر به ایستادگی سرسختانه و خشونت از جانب رژیم گردد. پس برای این منظور

^{۲۷} - اصول مارکسیزم، فریدریش انگلس

می باید به ابزاری مسلح باشد که پیروزی طبقه ی کارگر را به همراه داشته باشد. آن وقت است که اصل دوم اهمیت پیدا می کند: یعنی داشتن رهبری انقلابی.

حال این سؤال پیش می آید که با توجه به پراکندگی طبقه ی کارگر و نداشتن یک حزب انقلابی و در شرایط کنونی از کجا باید شروع کرد؟

در این مقطع قابل توجه این است که علی رغم پراکندگی و وجود قشرهای مختلف در درون طبقه ی کارگر ایران، این طبقه از قشر پیشرو و انقلابی خود نیز برخوردار است. این قشر شامل کارگرانی می شود که در طول حیات جمهوری اسلامی در ایران حضور داشته و با وجود تحمل هرگونه ستم اقتصادی و پایمال شدن حقوق انسانی و دموکراتیکشان، توانسته اند همواره خود را از آسیب فرهنگی دیدن در این رژیم حفظ کنند و به عنوان روشنفکران کارگر، همواره خود را با تعالیم مارکسیستی آشنا و نزدیک نگه دارند. ما اینان را «پیشروی کارگری» می نامیم. وظیفه پیشروی کارگری در این مقطع آماده کردن خود برای یک سازمان دهی مخفی است. آن سازمان مخفی ای که می تواند پیشروی کارگری را به دور یک برنامه انقلابی و آگاهانه جمع کند «حزب پیشتاز انقلابی» نام دارد.

لذا حزب پیشتاز انقلابی، آن تشکلی است که عناصر انقلابی و سازش ناپذیر درون طبقه ی کارگر را بر محور اصول مارکسیزم گرد آورده و آنان را برای مبارزه بر علیه رژیم، اصلاح طلبان بورژوا و خودمحروران خرده بورژوا آماده می سازد. نیروهای انقلابی درون حزب پیشتاز انقلابی، تنها جریان انقلابی کارگری هستند که در راستای برچیده شدن رژیم سرمایه داری حاکم و همزمان برچیده شدن کل نظام سرمایه داری حرکت می کنند و در طول این مبارزه، در

پس گرفتن برخی امتیازات از بورژوازی، دست از مبارزه طبقاتی خود برنمی دارند، بلکه با ارائه خواسته هایی که بورژوازی قادر به پیاده کردن آن ها نیست، مبارزه سیاسی خود را با نظام سرمایه داری حاکم ادامه می دهند. تا جایی که توان بورژوازی تمام شده و دیگر تاب نیاورده و در نتیجه حمله مسلحانه خود را در مبارزه آغاز کند.

در ایران، اگر چه به علت وجود دیکتاتوری و سرکوب دانی مردم و به خصوص طبقه ی کارگر، هرگونه مبارزه ی حق طلبانه ای به زودی با سرکوب رژیم مواجه می شود، ما در انقلاب ۵۷ دیدیم که رژیم قبل از سقوطش در برخی موارد عقب نشینی هایی هم کرد و پاره ای از امتیازات را هم داد. این وضع برای این رژیم نیز می تواند پیش بیاید و در چنین شرایطی تنها برنامه «مطالبات» حزب پیشتاز انقلابی است که مبارزات رهبری را در زمین رژیم پُردرتر تر می کند. این مطالبات از حق اعتصاب (که یک حق دموکراتیک است) گرفته تا واگذار کردن کارخانجات تولیدی به خود کارگران مرحله به مرحله می تواند تبدیل به مطالبات «انتقالی» گردد. یعنی با واکنش سخت رژیم مواجه شود. در چنین مراحل تنها رهبری حزب پیشتاز انقلابی است که عامل تعیین کننده است.

در این جا این سوال پیش می آید که چرا حزب پیشتاز انقلابی باید مخفی عمل کند؟

نظام سرمایه داری در تمام جهان همیشه سنگ دموکراتیک بودن خود را به سینه زده است. منتهی آن چه که در عمل و به تجربه ثابت شده این است که، این دموکراسی تنها شامل حال اقشار مختلف طبقه ی بورژوا در برابر قانون و در هنگام نزاع بین خودشان حاکم است. این دموکراسی شامل حال طبقه ی

کارگر در مسائل حقوقی و مبارزات طبقاتی نمی شود. وقتی که به مطالبات به حق طبقه ی کارگر برمی گردد، بورژوازی فقط زمانی عقب نشینی می کند و علیه طبقه ی کارگر بلند نمی شود که در آن مقطع، سودآوری شرایط اقتصادی بیش از ضرر تن دادن به خواسته های طبقه ی کارگر باشد. اما حتا در چنین مقطعی پیشروی کارگری از آسیب برحذر نیست و نمی تواند به بورژوازی اطمینان کرده و یا احساس امنیت برای فعالیتی آشکار داشته باشد، چه رسد به شرایط موجود در کشور ما.

سنوال بعدی این می تواند باشد که چرا «حزب پیشتاز انقلابی» و نه «حزب طبقه ی کارگر»؟

«حزب پیشتاز انقلابی» در شرایطی شکل می گیرد که اختناق و دیکتاتوری حاکم هرگونه تشکل انقلابی را سرکوب می کند. در چنین شرایطی، امکان تشکل کارگران در یک حزب کارگری انقلابی امکان پذیر نیست و نقش حزب پیشتاز انقلابی در این مقطع، صرفاً سازماندهی پیشروی کارگری است تا از طریق کمیته های مخفی بتواند در میان کارگران کار سیاسی کند.

چه ترکیبی از حزب پیشتاز انقلابی بهترین و سازنده ترین آن است و اهداف حزب را بهتر تأمین می کند؟

حزب پیشتاز انقلابی می تواند صرفاً از کارگران انقلابی و آگاه و متعهد که در میان طبقه ی کارگر از اعتبار و اعتماد برخوردارند ساخته شود. منتهی آن چه که مسلم است، این است که این پیشروی کارگری بی نیاز از کمک و همیاری عناصر انقلابی و متحد خود که خارج از طبقه ی کارگر هستند، ولی به اصول مبارزات مارکسیزم انقلابی متعهد و آگاهانه خود را متحد طبقه ی کارگر می دانند، نیست.

این عناصر را که ما «روشنفکر» انقلابی می نامیم، پیشروی کارگری در حین عمل می یابد. به این صورت که روشنفکران انقلابی با تاریخچه ی انقلابی خود و مواضعی که در مقاطع مختلف در برابر سیاست های رژیم گرفته اند، خط خود را از فرصت طلبان و فرقه گرایان مدافع طبقه ی کارگر جدا کرده و نشان داده اند که هدفشان جاه و مقام و اسم و رسم و یا هرگونه منافع شخصی نیست، بلکه هدفشان پیشبرد اهداف انقلابی پیشروی کارگری است و در نهایت خواهان این هستند که رژیم سرمایه داری حاکم و کل نظام سرمایه داری برچیده شود، منتهی نه به دست خودشان که به دست کل طبقه ی کارگر. طبقه ی کارگری که توانسته آگاهانه متشکل شده و رهبری خود را انتخاب کند. روشنفکران انقلابی در این میان تنها بخشی از این توده ی عظیم انقلابی هستند. اما در این مقطع، از کل طبقه ی کارگر به پیشروی کارگری نزدیک ترند، زیرا که به تجربه تاریخی و تنوری مسلح می باشند.

در این راستا چه چیزی می تواند به بالا بردن آگاهی سیاسی کل طبقه ی کارگر کمک کند و آنان را در مسائل کارگری فعال تر سازد؟

در شرایطی که طبقه ی کارگر پراکنده و غیرفعال است، آن چیز متشکل شدن اقشار مختلف کارگری در «تشکل های مستقل کارگری» است. این تشکل ها در زمان غیاب «حزب طبقه ی کارگر» باعث در صحنه ی فعالیت قرار دادن کارگران شده و خود تمرین مفید و لازمی است برای مراحل بعدی مبارزه. کارگران در چنین تشکل هایی می توانند مشکلات، نیازها و خواسته های خود را با یکدیگر به بحث گذارند و از این طریق آمادگی بیش تری برای جلب شدن به فعالیت های سیاسی بعدی دست یابند.

این تشکل ها از چه چیز باید مستقل باشند؟

این تشکل‌ها باید از نفوذ و دخالت کلیه ی ارگان و عناصر وابسته به رژیم، جریانات طرفدار نظام سرمایه داری در اپوزیسیون و کلیه ی سازمان‌ها، احزاب و گروه‌های موجود سنتی برحذر باشد. نقش این تشکل‌ها صرفاً ایجاد جو سالم برای مطرح شدن خواسته‌های کارگران از دید خودشان و ایجاد موقعیت سالم برای رشد و ادامه فعالیت سیاسی آینده ی آن‌ها است.

این تشکل‌ها هم چنین زمینه ی سالمی برای فعالیت «حزب پیشتاز انقلابی» با بقیه ی کارگرها می‌باشد.

چرا تشکل‌های مستقل کارگری و نه اتحادیه‌های کارگری؟

برای این که هر یک از این‌ها بار سیاسی خود را به همراه دارد. در اروپا و آمریکا اتحادیه‌های کارگری، اگر چه از ابتدا به منظور مبارزات متشکل کارگری در برابر دولت‌های سرمایه داری به وجود آمد، ولی به علت خصلت غیرانقلابی و خط سیاسی سازشکارانه اشان به آسانی تحت نفوذ احزاب سوسیال دموکرات اروپا و حزب دموکرات آمریکا در آمدند و خود تبدیل به سازمان‌های بوروکراتیک بورژوایی گشتند. رهبری این اتحادیه‌ها در طول تاریخ همیشه عناصر بورژوایی بوده اند که از وجود این اتحادیه‌های برای ساختن امپراطوری خود استفاده کردند. آنان ضمن سازش با بورژوازی، منافع طبقه ی کارگر را زیر پا گذاشتند. این دید سازشکارانه و در نتیجه پشت کردن به منافع کارگران، ریشه در بینش غیرعلمی و غیرمارکسیستی سوسیال دموکراسی دارد.

نگاهی به تاریخچه ی تشکل‌هایی به نام «اتحادیه» در این جا بی‌مناسبت نیست و این تاریخچه را با گفتاری از مارکس در این رابطه آغاز می‌کنیم:

الف: گذشته اتحادیه های کارگری

سرمایه نیروی اجتماعی متمرکز است، در حالی که فرد کارگر تنها نیروی کار کردن (نیروی کار) اش را برای واگذاری (به دیگری) در اختیار دارد. از این رو قرارداد ما بین کار و سرمایه هرگز نمی تواند مبنای عادلانه داشته باشد؛ حتا به مفهوم رایج در جامعه ای که مالکیت وسایل زندگی و کار را در یکسو و انرژی تولیدی حیاتی را در مقابل آن قرار می دهد. قدرت اجتماعی کارگران در تعداد آن هاست. اما این قدرت ناشی از تعداد، به دلیل پراکندگی از هم پاشیده شده است. عدم اتحاد کارگران از رقابت اجتناب ناپذیر بین خودشان به وجود آمده و تداوم پیدا می کند.

ابتدا اتحادیه های کارگری از تلاش خود به خودی کارگران برای از بین بردن یا حداقل محدود کردن رقابت مابین خودشان تشکیل شدند تا در (عقد) قرارداد (میان کارگران و سرمایه داران) به شرایطی دست یابند که آن ها را حداقل در وضعیتی فراتر از بردگان قرار دهد. از این رو هدف فوری اتحادیه های کارگری دستیابی به نیازهای روزمره بود تا چون ابزار مسدود کردن راه دست اندازی های بی امان سرمایه عمل کند: در یک کلام مسایل دستمزد و زمان کار. این (نوع) فعالیت اتحادیه های کارگری نه تنها مشروع که لازمند. تا زمانی که نظام تولیدی حاضر ادامه دارد، نمی توان این فعالیت ها را کنار گذاشت. برعکس، لازم است تا از طریق ایجاد و ادغام اتحادیه های کارگران در کشورهای مختلف این فعالیت ها فراگیر شود. از سوی دیگر، بدون این که کارگران خود به خود متوجه باشند، اتحادیه های کارگری مراکزی برای تشکل طبقه ی کارگر به وجود آورده اند، همان گونه که انجمن های شهر و کمون های قرون وسطی (به عنوان مراکز تشکل) برای طبقه ی متوسط عمل

کردند. اگر به اتحادیه‌های کارگری در جنگ و گریز ما بین کار و سرمایه احتیاج است، وجود آن‌ها به عنوان عاملین تشکل برای فراسوی رفتن از نظام کار مزدی و حکومت سرمایه پُراهمیت‌تر است.

ب: شرایط کنونی اتحادیه‌های کارگری

اتحادیه‌های کارگری به دلیل توجه مفرط به مبارزات محلی و مقطعی با سرمایه، هنوز کاملاً به قدرتشان در مقابله با تمامیت نظام بردگی مزدی پی نبرده‌اند. از همین رو آن‌ها از جنبش‌های اجتماعی و سیاسی فاصله گرفته‌اند. اخیراً به نظر می‌رسد که آن‌ها تا حدی به نقش تاریخی خود پی برده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان از شرکت آن‌ها در جنبش سیاسی اخیر انگلیس، مواضع جامع‌تر در ایالات متحده، و مصوبه زیر که در کنفرانس بزرگ اخیر نمایندگان اتحادیه کارگری در شهر شیفیلد (انگلیس) به تصویب رسید یاد کرد.^{۲۸}

" این کنفرانس، با قدردانی از کوشش‌های انجمن بین الملل (کارگران) برای ایجاد اتحاد از طریق پیوند مشترک برادری میان کارگران همه کشورها، در کمال جدیت به انجمن‌های گوناگونی که در این جا نمایندگی شده‌اند توصیه

^{۲۸} - کنفرانس شیفیلد در روزهای ۲۱-۱۷ ژوئیه سال ۱۸۶۶، با شرکت ۱۳۸ نماینده از اتحادیه‌های کارگری که ۲۰۰ هزار کارگر را دربر می‌گرفتند، تشکیل شد. طی سال‌های ۶۸-۱۸۶۵ اتحادیه‌های کارگری در بریتانیا به مبارزه برای تعمیم حق رأی پیوستند. در سال ۱۸۶۱ رویارویی ای بین ایالات جنوبی و حکومت فدرال ایالات متحده صورت گرفت. ایالات جنوبی که از بردگان برای تولید تجاری به ویژه تولید پنبه استفاده می‌کردند، خواهان جدایی از ایالات متحده شدند تا بتوانند برده‌داری را حفظ کنند. اتحادیه‌های کارگری در شهرهای شمالی و مناطق هم‌مرز با ایالت جنوبی به سازماندهی جلسات و تظاهرات علیه برده‌داری و خواست جدایی ایالات متحده جنوبی مشغول شدند. طی جنگ داخلی (۶۵-۱۸۶۱) اتحادیه‌های کارگری جدیدی به وجود آمدند و به مبارزه برای ۸ ساعت کار در روز دامن زدند. نخستین بار در «کتاب پژوهش کارگری» شماره پنجم درج شده است.

می کند که به این تشکیلات ملحق شوند زیرا که باور داریم این امر برای پیشرفت و شکوفایی تمامی جماعت کارگری اساسی است."

ج: آینده ی اتحادیه های کارگری

جدا از اهداف اولیه اشان، اتحادیه های کارگری باید بیاموزند که آگاهانه به عنوان مراکز تشکیلاتی طبقه ی کارگر در جهت منافع وسیع تر و آزادی او عمل کنند. آن ها باید به هر جنبش اجتماعی و سیاسی که در این جهت عمل می کند یاری برسانند. خودشان را مدافعان و نمایندگان کل طبقه ی کارگر دانسته و این چنین هم عمل کنند و از تلاش برای پیوستن کارگران غیرمتشکل به صفوف خود کوتاهی نورزند. آن ها باید به دقت حافظ منافع کم درآمدترین حرفه ها، چون کارگران کشاورزی، و آنان که به خاطر شرایط استثنایی از قدرت تهی هستند، باشند. آن ها باید جهانیان را قانع کنند که تلاش هایشان تنگ نظرانه، و خودخواهانه نیست و با هدف رهایی توده های میلیونی ستمدیده انجام می شود.

تاریخچه ی اتحادیه های کارگری

اروپا و آمریکا در عمل متأسفانه آن چه می توانست باشد نبوده و رهبری آن ها در نهایت تابع سیاست های بورژوازی و احزاب سوسیال دموکرات و دموکرات گردیده است. در کشورهایی نظیر ایران، اگر به اصطلاح اتحادیه شکل گرفته، اساساً بخشی از سیاست های رژیم حاکم بوده و گردانندگان آن مأموران و جاسوسان رژیم بر علیه کارگران بوده اند.

داشتن اتحادیه‌ی کارگری با رهبری منتخب و واقعی کارگران که بتواند برای منافع کارگران در صنف‌های مختلف کار کند، عملاً در ایران وجود نداشته است. از این رو است که ایجاد "اتحادیه" در این مقطع می‌تواند، ذهنیت بوروکراتیک و سازشکارانه را در اذهان طبقه‌ی کارگر تداعی کند. در حالی که "تشکل مستقل" برای کارگران می‌تواند آوردنده ندای استقلال و قدرت همبستگی آن‌ها بوده که شرایط را برای تحریک و تهییج همه‌ی اقشار کارگری در جهت فعال گشتن در زمینه‌ی همبستگی برای حل مشکلات و مسائل دموکراتیک آن‌ها آماده می‌سازد.

به عبارت دیگر، تشکلات مستقل کارگری مبدأ آغاز فعالیت متشکل کارگرانی است که خواهان فعالیت و مبارزه‌ای نتیجه بخش بر علیه اجحافات کارفرمایان در محل‌های کارشان هستند و در این راه نمی‌خواهند با کارفرمایان و مباشران آن‌ها سازش کنند. آن‌ها آموخته و به خوبی دریافته‌اند که تنها راه رسیدن به اهدافشان مبارزه‌ای متحدانه و به دور از دخالت عناصر رژیم و احزاب سنتی در دفاع از آن‌ها است. در این تشکلات بحث‌های کارگران بر مبنای مشکلات و مسائلشان به وسیله‌ی خودشان تعیین شده و با همفکری در جهت یافتن راه حل مذاکره می‌شود.

از درون و در پی این بحث‌ها است که سطح و میزان مبارزات آن‌ها هم مشخص می‌گردد. الزاماً همه‌ی کارگرانی که به این تشکل‌ها می‌پیوندند، گرایش‌ات انقلابی و چپی نداشته و حتا می‌توانند مذهبی هم باشد، ولی چون تشکلات کارگری نهادهایی دموکراتیک است، می‌تواند پذیرای همه‌ی اقشار کارگری باشد. در این میان اما، نیروهای پیشرو و انقلابی طبقه‌ی کارگر هم می‌توانند همدیگر را از نزدیک یافته و در نتیجه کار و فعالیت از نزدیک با

بقیه کارگران، به بحث های عمیق تری در میان خودشان (و حتا جدا از تشکلی که به آن تعلق دارند) دامن زنند. این رده از کارگران انقلابی و پیشرو هستند که نهایتاً در حال حاضر در ایران می توانند در ساختن حزب مخفی خود دامن زنند و در ساختن آن از متحدان طبقاتی خود که کمونیست انقلابی و متعهد به انقلاب سوسیالیستی باشند، یاری جویند. در پی ساختن این حزب مخفی از نیروهای پیشرو و انقلابی است که سیاست های مبارزه با رژیم می تواند به طور مرتب و سازماندهی شده و با برنامه بیرون آمده و در هر مقطع لازمی در بحث های تشکلات به عنوان راه حل به بقیه کارگران پیشنهاد گردد. در پی این نوع بحث و راه کارها است که این حزب که ما آن را "حزب پیشتاز" می نامیم، می توانند در میان بقیه ی کارگران در سطح توده ای پایه گیرد. در نتیجه داشتن این پایه است که حزب سپس می تواند، کارگران را به مبارزات توده ای دعوت نموده و نهایتاً رهبری راستین و طبیعی طبقه ی کارگر در روند رشد جو انقلابی و بالاخره انقلاب گردد.

این بحث ما را در این مقطع از وضعیت ایران به این نتیجه می رساند که حتا برای ایجاد یک تشکل مستقل کارگری، لازم است تا رهبران بخش های کارگری اختلافات نظری خود را در حال حاضر به کنار گذاشته و تمرکز به ایجاد اتحاد میان خود و کارگران را در برابر رژیم و بورژوازی در دستور کار خود قرار دهند. پس از این اتحاد، با هدف به رسیدن به راه کارهای اساسی و سازنده برای پیشبرد اهداف انقلابی خود، به بحث و تبادل نظر با یکدیگر نشسته و هدف را خودمحوری و کیش شخصیت قرار نداده، بلکه خود را تماماً در خدمت اهداف انقلابی طبقه ی کارگر قرار دهند.

در تحلیل نهایی، می توان گفت که پراکندگی طبقه ی کارگر در این مقطع از تاریخ ایران، اولین دشمن اصلی این طبقه در راه رسیدن به اهداف انقلابی است. زیرا سیاست های رهبران فعلی آن به جای تحکیم قدرت این طبقه، به وسیله ی ایجاد همبستگی هر چه بیش تر، به شکاف و پراکندگی دامن زده است. در نتیجه، دو راه باقی نمانده است: یا رهبران موجود باید به درک شرایط روز شتافته و سیاست خود را به نفع طبقه ی کارگر، تغییر دهند و شرایط را برای همبستگی یکپارچه این طبقه فراهم سازند، یا طبقه ی کارگر ایران مجبور خواهد شد، این رهبران را پشت سر گذاشته و برای پیشبرد وظیفه ی انقلابی خود، رهبری جوان و انقلابی و بی شائبه ای را بیابد. البته این کار ممکن است، فقط برای یک مرحله، حرکت انقلابی را به تعویق بیندازد. زیرا طبقه ی کارگر باید به این نتیجه برسد که رهبران فعلی در حقیقت، قدرت رهبری خود را از دست داده است؛ اکنون زمان پشت سر گذاشتن آن ها و ادامه حرکت تاریخی و انقلابی اشان فرارسیده است.

سارا قاضی

پاییز ۱۳۸۰

اکتبر ۲۰۰۱